

دعوت

مهدی گرایلو

با آن که بخش یکم آن متن اصلی که حجمش به طرز سرسام‌آوری زیاد شده است، کم‌کم آماده‌ی انتشار می‌شود، اما ترجیح دادم این یادداشت کوتاه را مستقل و زودتر از آن منتشر کنم. وقتی موگرینی حرف می‌زند این وقفه‌ی چند دقیقه‌ای مجاز می‌شود. او در پایان نطق کوتاه خود پس از خروج آمریکا از برجام، از ایران خواست که به تعهداتش پایبند بماند، چون می‌داند که دولت ایران تنها طرفی است که هنوز هم سعی می‌کند دلیلی برای باقی ماندن در این قرارداد پیدا کند؛ در واقع بیانیه‌های اروپایی‌ها حرف مفت است و موگرینی این را هم به همان خوبی می‌داند، نه فقط به این خاطر که مطمئن است که از دست آنها کاری بر نمی‌آید، بلکه بیشتر از آنجا که او دلایل اعتماد به نفس بولتون هنگام زدن این حرف را می‌فهمد که دیروز گفت متحدان اروپایی آمریکا دست‌آخر با دغدغه‌های ترامپ همراه خواهند شد. قیافه‌ی درهم‌ریخته‌ی این زن هنگام روخوانی متن پیامش از پشت میز خطابه، شبیه چهره‌ی ضایع شده اما هنوز مقتصد خانم تناردیه پشت دَخل میهمان‌سرای محقرش بود که وسط لاف و گزافش درباره‌ی علاقه‌ی باطنی همه‌ی اعضای خانواده به کوزت با وجود همه‌ی آن ناملاپتمنی‌ها، ناگهان ژان والژان با کوبیدن مشت سنگینش روی پیشخوان حالی‌اش می‌کند که وقتش رسیده این حرف‌ها را ول کند و رک و راست قیمت را بگوید.

مجلس ایران که در چندروز گذشته — در شرایطی که همه‌ی توجه‌ها به اخبار و شایعات و گمانه‌زنی‌ها درباره‌ی تصمیم عن‌قریب ترامپ جلب شده بود — سرگرم تصویب کلیات لوایح سه‌گانه‌ی درخواستی FATF (لایحه‌ی پیوستن به کنوانسیون پالمو، اصلاح قانون مبارزه با پولشویی و اصلاح قوانین مرتبط با مبارزه با تأمین مالی تروریسم) البته با درج چند اصلاحیه بود، در همین گرماگرم نکته‌ی معناداری را هم به ترامپ گوشزد کرد؛ رئیس مجلس — که بهارستان تحت مدیریتش بیشترین هماهنگی را با گفتمان و رویکردهای سیاسی و اقتصادی حاکم بر دولتِ مقارنِ خود، در قیاس با کل مجالس پس از انقلاب، حتا مجلس ششم، داشته است — با اشاره به پیروزی حزب‌الله و متحدانش در انتخابات لبنان به آمریکا تشر زد که این‌جور اقبال عمومی به نیروهای مقاومت ثمره‌ی رفتارهای قلدرانه‌ی این کشور در قبال «ملت‌های مظلوم» است و نمونه‌ی دیگرش را هم در تصمیم — آن‌روز هنوز احتمالی — ترامپ برای خروج یک‌جانبه از برجام می‌توان دید. آیا این را اگر با عینک کسانی که مخالف تصویب لوایح بودند نگاه کنیم، بدین معنی است که دلواپسی جای خود را عوض کرده و اشخاصی نگران رویداد مشابهی در ایران هستند، و مثلاً هر آن احتمالش می‌رود نیروهایی دست‌بالا پیدا کنند

که با کنایه‌های کیهان^۱ به شتابزدگی مجلس در تصویب آن لوایح، آن‌هم درست در صبح روزی که قرار بود غروبش ترامپ تصمیم خود را اعلام کند، همدلند و ممکن است کل این مصوبات را کنار بجام یکجا بایگانی کنند؟ یا نظر فعلاً نظر دولت است که می‌گوید رویکرد/روپاست که دست‌آخر تعیین می‌کند که آیا خروج آمریکا فقط چیزی در حد رفع یک مزاحمت است یا فروپاشی کل قرارداد؟ برای فهم این موضوع، من تفاسیر نسبتاً زیادی از سوی برخی تفسیرگران و دیپلمات‌های سابق و فعلی ایران، هم درباره‌ی نتایج مشارکت موفقیت‌آمیز حزب‌الله در انتخابات پارلمانی لبنان و هم پیامدهای خروج آمریکا از بجام خواندم؛ هرچه مطالب مربوط به رویداد اول صریح‌تر بودند، تفسیرهای موضوع دوم بیشتر ابهام داشتند. تصمیم گرفتم عدم‌صراحت دومی را به اولی هم تعمیم دهم و محض احتیاط فرض را بر این بگذارم که چیزی از تحلیل‌های آنها درباره‌ی اتفاقات لبنان هست که من به‌هردلیلی از آن سر در نمی‌آورم. در نتیجه در وضعیت کمیابی بی‌سابقه‌ی صراحت — که نیمی‌ش تقصیر آنها بود و نیمی‌ش تقصیر فرض محتاطانه‌ی من — ترجمه‌ی معنای منطقه‌ای پیروزی انتخاباتی حزب‌الله را هم به اهل ترجمه‌ی این جور متون واگذار کردم، چون در وضعیت صفر-ویکی مثل این، گفته‌ی آن که مانند فرماندهی سپاه دست‌کم حرصش را با زبانی صریح‌تر خالی می‌کند، حتا اگر کم‌بسامدتر است، از ترجمه‌های مغشوش‌بقیه معنادارتر است.

وانگهی این‌وسط اروپا غم‌وغصه‌های خاصی هم دارد که در تاریخ رمان‌نویسی‌اش گزارش شده‌اند و ما همگی آنها را خوانده‌ایم و کارتونشان را هم دیده‌ایم؛ این گرفتاری‌های روحی مرتبند با عواطف منحصربه‌فرد و برای‌دیگران‌درک‌ناپذیری که به‌ویژه پس از واترلو چونان تلی از ناخرسندی و احساس شوربختی بر سر نویسندگان قاره آوار شدند؛ همان که هگل تبیینش می‌کرد، نیچه تحقیرش، و فروید تحلیلش؛ جسارت می‌کنم و تذکر می‌دهم که بدون لحاظ کردن این عقده‌ی خلقی مسئله‌ساز در امر پیش‌بینی قدم بعدی این جماعت، باید به‌جای چند هفته روی چند دهه حساب کنیم. می‌دانید که تناریدیه‌ها با لباس‌های مجلسی دست‌دوم و زیورآلات بدلی‌شان شیک می‌پوشند و با ذوق به مجلس عیاشی اعیان می‌روند، اما حواسشان هست که از گوشه‌ی تالار جُم نخورند مبادا یک‌وقت توی چشم عیال کنجاوِ فلان نجیب‌زاده بیایند و دست بر قضا قیمت نازل سرتاپای تجمل‌ساختگی‌شان با یک نگاه کارشناسی سرکار علیّه‌ی او برود؛ بین آنها، مکرون که همچون همه‌ی اسلافش از دو گل به‌بعد — و راستش مانند اکثریت قریب‌به‌اتفاق فرانسوی‌ها، به‌استثنای چندتا از فیلسوف‌هاشان — ظاهر و باطنش به‌یک‌شدت چندش آورند، از همان گنج سعی کرد با پانتومیم به ترامپ بفهماند که برآورد اخطار‌آمیز رئیس مجلس احتمالاً درست است و برای حرف‌زدن درباره‌ی آن دغدغه‌های فراهسته‌ای که بولتون با پوزخند پنهان زیر سیل متکبران‌اش درباره‌ی اتفاق نظر محتوم اروپایی‌ها بر سر آنها،

¹ <http://kayhan.ir/fa/news/131924/%D9%85%D8%AC%D9%84%D8%B3-%D8%A8%D8%A7-%D8%AA%D8%B5%D9%88%DB%8C%D8%A8-%D9%84%D8%A7%DB%8C%D8%AD%D9%87-%D8%AE%D9%88%D8%AF%D8%AA%D8%AD%D8%B1%DB%8C%D9%85%DB%8C-%D8%A7%D8%B2-%D8%AA%D8%B1%D8%A7%D9%85%D9%BE-%D8%B3%D8%A8%D9%82%D8%AA-%DA%AF%D8%B1%D9%81%D8%AA>

به خبرنگاران اطمینان می‌دهد، باید اول مخاطب معقول ایرانی‌اش را معتبر کرد؛ آدمی مثل شکوری راد را که به‌یمن سوءتفاهم‌های ناشی از ابهام ساختاری معنا در زبان‌های متناسب با رویکردهای اجتماعی تحول‌خواه، آن‌قدرها نکته‌سنج به نظر می‌رسد که تنها دو روز پس از نطق ترامپ، در روزنامه‌ی رسمی دولت با خیال آسوده و با خونسردی کافی بنویسد:

دستیابی به این اعتماد تنها از مسیر «تعامل سازنده و هدفمند» میسور است و هرگونه آهنگ تقابل همچون سنگی شیشه‌ی نازک این اعتماد را مورد هدف قرار خواهد داد. براین‌منا ایران در کنار دیگر قدرتهای بزرگ جهانی و منطقه‌ای می‌تواند به «برنامه‌ی جامعه اقدام مشترک» بزرگ بیندیشد. حقیقت آن‌که بدون دستیابی به چنین «برنامه‌ی جامع‌ی»، نظم و امنیت و ثبات که مقدمه‌ی رشد و توسعه و حل مسائل دیرپا و مزمن تاریخی منطقه‌ی غرب آسیا است، حاصل نخواهد آمد. روشن است که این «برنامه‌ی جامع اقدام مشترک» فراتر از موضوعات مطرح در پرونده‌ی صنعت هسته‌ای ایران باید باشد. اما آنچه مقدمه‌ی ورود به مسیر دستیابی به «برجام بزرگ» است، تغییر نگرش جامعه‌ی جهانی به ایران است ... قطعاً در دستیابی به چنین پارادایمی در مناسبات میان ایران و جامعه‌ی جهانی، تغییر دولت در ایران و بازگشت نگرش اصلاح و اعتدال به هیئت حاکمه‌ی ایران، و تغییر رویکرد «یکجانبه‌گرایی» نئوکانی به «اجماع‌گرایی» اُمام‌کری در سیاست خارجی ایالات متحده‌ی آمریکا، نقش بسزایی در تغییر در الگوی مذاکرات هسته‌ای و تسریع در دستیابی به «برجام کوچک» داشت (روزنامه‌ی *ایران*، ۲۰ اردیبهشت ۹۷؛ *تأکیده‌ها* از منند).

این چنین بود که مکرون و بعد بقیه‌ی تناردیه‌ها یکی‌یکی با آدا و شکلک خواستند به ترامپ حالی کنند که صحبت بر سر *برجام بزرگ* است و بهتر است او هم با لگدپرانی‌هایش زیرپای کسانی را خالی نکند که آن قدر سعه‌ی صدر دارند که بعد از شنیدن حرف‌های دو شب پیش او هنوز به «تعامل سازنده و هدفمند ... بر سر موضوعات فراتر از پرونده‌ی صنعت هسته‌ای ایران» می‌اندیشند. مطمئناً حق با بولتون است که اروپا هر بیانیه‌ای هم که بدهد، سرانجام با دغدغه‌های آمریکا همراه خواهد شد. در برابر اهداف راهبردی بالادستی‌ای که ترامپ با سینه‌ی بادکرده از غرور پنگه‌دنیایی‌اش برای ایجاد دگرگونی‌های ساختاری در ایران تعریف کرده است، اروپا نه‌تنها جنم مخالفت ندارد، بلکه با گدامنشی همیشگی‌اش لابه‌لای آنها اغراض پایین‌دست خودش را هم دنبال می‌کند. او این حقیقت را از هر کس هم که پنهان کند، نمی‌تواند از چشمان ولی‌نعمت نیم‌سده‌ای‌اش مخفی نگه دارد. در نتیجه بولتون که بدجور به قراردادن پس‌مانده‌خورهای سفره در برابر عمل انجام‌شده اعتقاد دارد، همه‌چیز را به پس از وقوع موکول کرده است: *کار را می‌کنم و آن روز همگی معنای واقعی پایبندی اروپا به تعهداتش را خواهید فهمید*. وقتی لندن و پاریس و برلین مدام در چند هفته‌ی گذشته اعلام می‌کردند که با نگرانی‌های واشنگتن همدلی می‌کنند، اما همزمان بر حفظ و اصلاح *برجام* تأکید دارند، نگاهشان به تحقق همین اهداف راهبردی از طریق حرکت به سوی «برجام‌های بزرگ» بعدی بود؛ آنها در حالی که اخبار مربوط به لایحه‌های ایرانی را دقیق‌تر از دولت‌زبان نفهم ترامپ دنبال می‌کردند، تصمیم او را مُخل این فرایند و تقویت‌کننده‌ی احتمال برآمدهای انتخاباتی‌ای شبیه آنچه در لبنان گذشت می‌دیدند. واضح است که اشتراک

هدف وجود داشت: آنچه آنها در برجام‌های بعدی و تکمیلی دنبالش بودند، ترامپ به‌عنوان اصلاحیه‌هایی بر همین برجام خواهانشان بود. اصرار او بر این رویکرد از آنجا بود که با یک جور فاشیسم تخفیف‌یافته که معمولاً به‌اشتباه به بی‌تربیتی او تأویل می‌شود، خیلی به چپ‌های انقلابی ایران شبیه شده است، چون دیگر به تحول از بالا اعتقاد ندارد و می‌خواهد موضوع را مستقیماً با مردم ایران در میان بگذارد. هدف او از طرح درخواست تقریباً نشدنی اصلاح برجام، اصلاح آن نبود، پایان دادن آن به هر بهانه‌ی واهی بود تا کاری کند که همه مطمئن شوند که حرف‌های اخیر وزیر خارجه‌ی ایران در شورای روابط خارجی آمریکا برای همیشه داخل گيومه باقی می‌مانند. بدین‌قرار یادآوری تهدیدآمیز نتایج انتخابات لبنان، در مورد ترامپ نتیجه‌ی عکس می‌دهد زیرا چنان برآمدهایی باعث می‌شوند ژست حقانیت او در برابر جهان هراسان از تروریسم، مضاعف بشود. این جور تهدیدها قاعدتاً باید اروپایی‌ها را بیشتر بترساند که دو شب است دربه‌در دنبال ضمانت اجرایی برای بیانیه‌هایشان می‌گردند، اما معلوم است کاری از دست آنها که تا اطلاع ثانوی به‌قرار وثیقه بیانیه می‌دهند، ساخته نیست. به‌رحال، ترامپ که فشار مستقیم اقتصادی برای تشدید نارضایتی داخلی را کاراتر از دیپلماسی قالبی لیبرال‌ها می‌بیند، بعد از این که این هتلدارهای نیمه‌مفلس را به مجلس اعیان دعوت کرد، در ملأعام قیمت سرووضع بدلی‌پوش آنها را به رسانه‌ها گفت و سپس جلوی چشم خودشان توضیح داد که برای ارزیابی‌های کارشناسانه‌ی آنها تره هم خرد نمی‌کند.

احتمالاً توجه‌ها از این پس باید به‌سوی آن چیزهایی جلب شوند که اروپایی‌ها هم از آن جسارت‌ها ندارند که درباره‌شان نگران نباشند، چیزهایی که از دید آنها موضوع برجام‌های بعدی و از دید ترامپ موضوع اصلاحات ضروری در برجام قبلی بودند. طرح دعوای بی‌درنگ اسرائیل درباره‌ی فلان تحرک موشکی در جولان، در همان شب اعلام تصمیم، پیام معناداری به جامعه‌ی جهانی‌ای بود که چپ و راستش مدت‌هاست چاره‌ای جز این ندارند که دغدغه‌های صلح‌خواهانه‌ی مشترکی داشته باشند. می‌توان انتظار داشت که بعد از این آمار تهدیدهای موشکی ادعایی از سوی اسرائیل در جولان و عربستان در یمن افزایش یابد؛ همین حالایش هم حتا آلمان که حداقل در ظاهر کمتر از دو هم‌قاره‌ای دیگرش خود را نخود هر آش می‌کرد، در مورد زد و خورد موشکی اخیر در جولان، یک‌طرفه ایران را متهم می‌کند. همچنین احتمال صدور دوباره‌ی بیانیه‌های به‌اصطلاح دست‌چپی از سوی کمونیست‌های ایرانی درباره‌ی مخاطرات برنامه‌ی هسته‌ای و موشکی ایران، و چاره‌اندیشی برای تضمین همان دغدغه‌های صلح‌خواهانه‌ی جامعه‌ی جهانی اصلاً صفر نیست.

* * *

درضمن بابت چفت‌وبست‌نشایی ناجور نقل‌قول اخیر شرمنده؛ این جماعت کیفیت فارسی‌شان از عواقب بلافصل‌مصلحت‌اندیشی‌هایشان است. کسی که با مرده‌ی «برجام کوچک» روی دستش، در خیال رتق‌و‌فتق یک «برجام بزرگ» فراهسته‌ای هم است، باید هم در جمله‌ی آخر برای یک نهاد دو گزاره‌ی هم‌معنا بگذارد. حشو

حشو است، چه غفلت در انشای گزاره‌های هم‌شأن «دستیابی به چنین پارادایمی ...» و «تغییر در الگوی مذاکرات هسته‌ای ...» باشد و چه نقیض هم‌پنداشتن خیالبافانه‌ی رویکردهای «یکجانبه‌گرایی نئوکانی» و «اجماع‌گرایی اَباما-کری». به‌خاطر فروکش این اجماع‌گرایی، اصلاح‌طلب‌هایی مثل ایشان تأسف می‌خورند و چپ‌های افولی قند در دل آب می‌کنند؛ این که اروپایی‌ها پس از این همه بالا و پایین پریدن بی‌نتیجه، سرانجام با خروج آمریکا بیانیه‌ی مشترکی در اعلام پایبندی‌شان به برجام امضا کردند، گویا متضمن برخی بدیهیات حسانی افول است؛ به‌زودی واقعیت مشخص خواهد شد، لیکن بخش دیگرِ دردسر ما مربوط به نتایج مشکوکی است که ناظران این فرایند از یک موضع اپوزیسیونی رادیکال می‌گیرند، چیزی که از افول یک اسطوره، و درحقیقت یک جور گفتمان می‌سازد که برای تجهیز و بسیج سوژه‌ها در جهت تحقق ابژه‌های ازپیش‌تعیین‌شده‌ی خویش، از واقعیت مادی فرضیات خود مستقل می‌شود.

نگرانی اروپایی‌ها ظاهراً این است که سیاست آمریکا ممکن است به تصمیم ایران به آغاز دوباره‌ی غنی‌سازی در صدد بالا و تشدید تنش‌ها تا سطح شکل‌گیری وضعیت جنگی بینجامد. اما این فقط ظاهر داستان است و کمی هم خنده‌دار است، چون آنها خوب می‌دانند که طرح موضوع خطر سلاح هسته‌ای ایران از همان اولش هم خیلی واقعی‌تر از سلاح شیمیایی عراق و سوریه نبود. آن کسی که دنبال جنگ است، بهانه‌اش را بدون آغاز غنی‌سازی هم پیدا می‌کند: وقتی ترامپ – و همین امشب بولتون – با علم به پایبندی مطلق ایران به برجام رسماً ایران را با استناد به اسناد مسخره‌ی نتانیاهو متهم به عدم پایبندی می‌کنند و همین را دستاویز تصمیمات بعدی‌شان قرار می‌دهند، این یعنی برای اتخاذ سیاست جنگی علیه یک «ایران هسته‌ای» فرضی اصلاً احتیاجی به واقعیت‌داشتن غنی‌سازی ندارند، همان‌طور که برای اثبات ادعای حمایت ایران از القاعده در حمله به برج‌های دوقلو هم نیازی به ارائه‌ی هیچ مدرکی نمی‌بینند؛ اگر غنی‌سازی واقعاً موضوع دعوا بود، اصلاً نباید از اول دعوایی می‌شد! این را سازمان‌های اطلاعاتی خود اروپا و آمریکا بهتر از من و شما، و به همان خوبی می‌دانند که صحت و سقم دعوی مربوط به تسلیحات شیمیایی عراق را می‌دانستند. نخیر، مسئله‌ی واقعی اروپایی‌ها چیز دیگری است و این بی‌چشم‌وروها اگر قرار بود حقیقتاً نگران جنگ‌راه‌انداختن کسی علیه کس دیگری باشند، اصلاً نباید از اول وارد بازی‌های مسخره‌ای می‌شدند که به همان بهانه‌های واهی تکراری‌ای که بارها سبب‌ساز جنگ شده‌اند، این بار برنامه‌ی هسته‌ای ایران را هدف قرار داده بودند. مسئله‌ی اصلی آنها قبلاً گفته شد؛ اما موضوع مهم این است که برخلاف این تبلیغات خودنمایانه و مزورانه‌ی اروپا، نظر اول دولت ترامپ هم احتمالاً چیز دیگری است و حداقل در وهله‌ی نخست قصد راه‌انداختن یک جنگ کبیر میهنی دیگر ندارد؛ از قرار معلوم، هدف اصلی ایجاد تغییرات ساختاری از طریق سرمایه‌گذاری روی یک گزینه‌ی دیگر است که گویا هزینه‌ی آمایشی کمتری دارد و هرچه زمان می‌گذرد پررنگ‌تر می‌شود: گسترش تحرکات اعتراضی داخل کشور در نتیجه‌ی وخیم‌تر شدن وضعیت اقتصادی. در پیشبرد این گزینه، اپوزیسیون خودبه‌خود محوریتی را که همیشه دنبالش بود پیدا می‌کند. اتفاقات دی‌ماه و زنجیره‌ی اعتراضات و اعتصابات پس از آن در ارتقای این گزینه از

یک نقطه‌ی امید محض به یک راهبردِ بالفعل سهم چشمگیری داشتند. ترامپ با توجه به این بستر عینی و البته اجماع کل مخالفان چپ و راست جمهوری اسلامی، و حتا بخش چشمگیری از اپوزیسیون نیمه‌رسمی داخل کشور (از قبیل آن به اصطلاح فعالان مدنی و حقوق اقلیت‌ها و قومیت‌ها و زنان و ...)، حول محور سیاست‌هایی که در واپسین تحلیل به سرنگونی‌خواهی نوعی دارودسته‌ی رجوی قابل تأویل و تقلیل است، آماده می‌شود تا حتا بدون همراهی اروپایی‌ها این طرح را پیش ببرد، بگذریم از این‌که احتمال موفقیت آن چقدر است. این یک واقعیت مسلم است که کلیت اپوزیسیون ایران، حتا چپ‌ترین جناح آن، هم‌اینک به یک هسته‌ی واحد فالانژ فروکاستنی است که سبب می‌شود ماهیت واقعی آن از این‌پس در حشرونشرهای گروه رجوی با نومحافظه‌کاران و مرتجعان آمریکا و اروپا و منطقه تعیین شود. مقوم سوپژکتیو این فروکاست، گفتمان افول است که چنان‌که در برادران بازگشته به اختصار گفته شد و به‌زودی در سلسله‌نوشته‌های بعدی به تفصیل بیشتر خواهد آمد، مشروعیت لازم برای مشارکت در این فرایند را تأمین می‌کند: "موضوع سازماندهی اعتراضات مردم برای ایجاد تغییرات بنیادین اجتماعی است، و این بازی در زمین آمریکا نیست، چون آمریکا افول کرده است."

سوابق این کمک توجیهی و وجدانی گفتمان افول به فروکاست افولی‌ها به یک عاملیت کورکورانه‌ی براندازانه در بستر عمل امپریالیسم، دیروز و امروز پیش چشم است. تلاش ترامپ برای تشدید تحریم اقتصادی ایران، بی‌شک بستر اجتماعی مساعد برای افزایش فشارهای داخلی و پیشبرد چنین طرح خطرناکی را فراهم می‌کند؛ کسی در این مورد شکی ندارد، اما مشکل درست زمانی آغاز می‌شود که عموم نیروهای سیاسی که در چنبره‌ی قداست مفهوم احمقانه‌ی تغییر رفتار شده‌اند، همیشه یکسره منفعلانه آن بستر را به‌عنوان یک داده‌ی موجود تحویل می‌گیرند: "وضعیت اقتصادی خراب است، و همین یعنی باید دست‌به‌کار شد و آن انقلاب کلاسیک کارگری را کرد"؛ مراقب باشید که این تله‌ی فوق‌العاده خطرناکی ست و باید هوشیار بود تا یک لحظه هم چنین پدیده‌ی منحطی به انقلاب زحمتکشان ترجمه نشود. وانگهی ما تاریخاً شاهد آن بوده‌ایم که در طول چند دهه‌ی گذشته و در سراسر جهان، اتفاقاً در برخورد با همین داده‌های موجود، یک‌جور معاش‌اندیشی از بطن اندامواره‌ی تحت فشار، با شعار اپوزیسیونی تغییر مشروعیت کاذبی پیدا می‌کند. فرض مشکوک گفتار تغییر بر این است که این یک محرک یا عامل بیرونی است که اندامواره را وادار به یک‌جور تطبیق داروینی با محیط می‌کند؛ موضوع نوشته‌ای که به‌زودی منتشر خواهد شد، در طرح مقدمات روشی و معرفتی مبسوط خود بیش‌وکم از این قرار است و پیشاپیش باید اعتراف کنم که سخت بعید می‌دانم کسی حوصله‌ی خواندنش را داشته باشد؛ اما اینجا با ارجاع زود هنگام به آن مؤکد می‌گوییم که تبیین مفهوم عقلانیت برپایه‌ی تبعیت از غریزه‌ی خویشتن‌پایی در عرصه‌ی تنازع بقا، با مغالطات بنیادین رقابت آزاد انطباق کامل دارد و احتمال آن می‌رود که دلیل این‌که همه‌جا رویکردهای تغییرطلبانه در برابر فشارهای غرضی محیط، در قالب نیروهایی با برنامه‌ی اقتصادی لیبرال ظاهر شده‌اند، همین بوده باشد. روشن است که گفتمان دم‌دستی و ارزان افول/امپریالیسم، با حاکمیت این داروینیسم قالبی — حاصل از ساده‌خوانی مرده‌ریگ داروین — بر مشاهدات تجربی

دانشمندان، رزونانس می‌کند؛ زیرا در بنیادهای عقیدتی این گفتمان همچنان فرض بر تغییر است و این البته با خوش بینی‌ها و آینده‌باوری‌های ساده‌لوحانه‌ای که در گنه میراث به‌جامانده از مدرنیته برای دوقلوی لیبرالیسم و سوسیالیسم تکامل‌باور مندرج است، می‌خواند. در عوض، با کشف ضرورت شناختی و سیاسی اعاده‌ی حیثیت از رانه‌ی مرگ، قاعدتاً حق را باید به محافظه‌کاری ماده برای بازگشت به وضعیت اولیه داد. طبعاً این با عقل جور در نمی‌آید، به‌ویژه اگر لیبرال یا از آن دست سوسیالیست‌هایی باشیم که دور و بر ما پُر از آنهاست. ولی این ناعقلانیت صریح که خود را به‌صورت نوعی تعصب مایوسانه نشان می‌دهد، نمی‌تواند چیزی کمتر از دلیل حقانیت کیهانی حرف من باشد.

در همان نوشته و در بخش‌های بعدی‌اش خواهم گفت که اجازه نداریم آگاهی پرولتری را یک گفتمان، نه فقط به مفهوم عامیانه‌ی این واژه بلکه دقیقاً در همان معنایی که فوکو از آن در ذهن داشت، بدانیم؛ مرگ آگاهی نقیض هستی‌شناختی گفتمان است. در عوض اذعان می‌کنم که ضد/مپریالیستی‌گری که من فعلاً بر اهمیت سیاسی آن تأکید دارم، مجموعاً به یک گفتمان قابل تقلیل است و از این‌رو موظفم که پیشاپیش بر واقعیت محذوفات ایدئولوژیک آن، همچون هر چهارچوب گفتمانی دیگری، صحنه بگذارم. این یعنی ایمان آوردن به چیزی که می‌دانیم کمال لازم برای تأمین ایمان آدمی را ندارد؛ واضح است که موضوع بر سر «شرایط مشخص» است و چنین چیزی تسلیمی نامشروط نیست. من این تن‌سپاری علی‌القاعده ناعقلانی را به تضمین تأییدی که مرگ‌اندیشی مهارنشده‌ی آموزه‌های مارکس بر آن می‌گذارد، از سر گذرانده‌ام؛ شرح چندوچونش بماند برای همان نوشته (ها)، اما اگر کلیشه‌ای و شعاری هم بخواهم بگویم، در آنچه او از آن حرف می‌زند، آن قدر که تسلیم‌شدگی‌های اضطراری من هست، سلحشوری‌های اپیدمیک این‌روزهای مملکتی که بالای هر جعبه تقسیم برق شهری‌اش دخترکی لچکش را به‌نشانه‌ی تغییر سر چوب می‌کند، نیست؛ منظورم موقعیت بی‌سابقه‌ای است که در آن از یک سو فوجی از مارکسیست‌های صاحب‌سابقه و صاحب‌گُرسی در اپوزیسیون، و از سوی دیگر ترامپ و شرکای عرب و جهودش، هر کدام با تصور یک رسالت تاریخی انحصاری در مورد خویش، برای گنجاندن بدبختی کولبران کردستان و کشاورزان اصفهان در برنامه‌ی تغییرات ساختاری خاص خودشان، با یکدیگر رقابت نفسگیری دارند؛ پس با کمال صراحت شما را هم به پذیرش مشروط یک محافظه‌کاری ناموجه، و امساک‌ی مازوخیستی در دامن‌آندودن از باران مواهب معنوی این جدّ و جهد هر جایی بی‌سابقه برای بهبود زندگی مردم، دعوت می‌کنم:

بدون کوچک‌ترین تعارفی از تسلیح روزافزون و پیروزی حزب‌الله در انتخابات لبنان استقبال کنید و امیدوار باشید که نتیجه‌ی مشابهی از سوی حشدالشعبی در عراق رقم بخورد. با توجه به واقعیات موجود، هیچ راه دیگری برای مهار اسب وحشی‌ای که عنان‌دار خود را زمین زده و بی‌پروا روی قامت جهان می‌دود، نیست.